**بیرون از تاریخ/ الهیات دیالکتیک و تاریخ**

**ماریا سوستر**

**کوششی، پریش**

مهم‏ترین مقاله هانری کربن در کتاب«پژوهش‏های‏ فلسفی»(سال 34-1933)و تحت عنوان«الهیات‏ دیالکتیک و تاریخ»آمده است.این مقاله از نظر«برنارد ریمون»کامل‏ترین اثر هانری کربن محسوب می‏شود. هانری کربن در این مقابله به بحث الهیات دیالکتیک‏ و مسئله تاریخ پرداخته است.هرچند در این مقاله‏ سال 1933 قید شده اما ظاهرا 3 سال بعد نوشته شده‏ است.هدف این پژوهش،بیان تاریخ یا به عبارت دیگر تبیین شرایط وجودی تاریخ برمبنای مقدمات الهیات‏ دیالکتیک است.

در این مقاله در مورد پرسشی در بطن افکار آلمان‏ها در 20 سال اخیر Romerbrief بحث شده که در اثر پدید آمدن کتاب«رومربریف»اثر«کارل بارت»در سال 1919 بوده است(چاپ دوم در سال 1921). کربن در اینجا به منشأ مشترک همه دیالکتیک‏ها- به رغم موقعیت متفاوت آنها-اشاره کرده است. (کی یرکگارد).

الهیات دیالکتیک نشان‏دهنده یک نوسازی و تجدد در ساحت الهیات پروتستان آلمان است که‏ تحت الشعاع الهیات لیبرال و نقادی‏های تاریخ‏انگارانه‏ متون مقدس قرار گرفته است.الهیات دیالکتیک‏ از فلسفه تاریخ-که از فلسفه هگل مشتق می‏شود و براساس آن،تاریخ فرایندی است که طی آن روح به‏ ادراک خود نایل می‏شود-متمایز است.روح دارای‏ هویتی است که در نهایت براساس خط سیری تکاملی‏ تبدیل به خدا می‏شود.

مقاله سپس به صورت نقادی تاریخ‏انگارانه(نقادی آن‏ نظریه‏ای که انسان را در معنایی تاریخی تنها به عنوان‏ توسعه و پیشرفت در نظر می‏گیرد)ادامه می‏یابد؛ تاریخی که در آن سوژه اصلی هرگز انسان ملموس و انضمامی نیست بلکه تنها یک انتزاعی است که در نهایت با خداوند یکی می‏شود و همسانی پیدا می‏کند. در این برداشت هرگونه استعلا-و به دنبال آن انسان‏ نیز-ناپدید می‏شود.برتری الهیات دیالکتیک،تاکید مجدد بر زمان خداوند است.

«متعالی»در تلقی الهیات دیالکتیک،امری غیر تاریخی است-لذا در بیرون تاریخ است-و تنها وسیله‏ ابزار یک رابطه انضمامی متعالی با انسان‏های انضمامی‏ است که برمبنای تاریخمندی تمام افراد انضمامی‏ نهادینه شده است.تاریخمندی این انسان-در ریشه‏های او-متعالی است.انسان به«تاریخ صلحی» تعلق دارد که نوعی«بحران حکم»مستمر در کل‏ تاریخ است.«در اینجا شکافی آشکار(نزد بارت)- یعنی یک تجلی مطلقا آزاد در برابر ارتباطی دقیق‏ با ایمان یا غیر ایمان-یعنی در مسئولیت پذیرش آن‏ یا عدم پذیرش آن،وجود دارد که خود را در جریان‏ وسیع زندگی زندگی که برمبنای خود ذات قرار می‏گیرد و هرگز نمی‏تواند-مگر در یک رابطه عرضی،غیر معین‏ یا مانند تابعی محض-کنترل شود آشکار می‏سازد.این‏ تصمیم‏گیری انسان است که دنیای وجود او را متعین‏ می‏کند.کربن-در رابطه با کی‏یرکگارد-تاکید می‏کند که انسان تنها و تنها از راه عالم وجودش قابل دسترسی‏ است،اما موجود چگونه وجود دارد؟تعریف تناقض‏آمیز او از وجود اینجا نمایان می‏شود؛تحقیر شده،رها شده و جدا از خدا.با این وجود،انسان بنیانگذار است و برای‏ وعده خداوند است که منادی خلاص و نجات است. اکنون زمان نجات دادن این سخن است و این امر تنها با کشف رابطه مشهود تاریخ با منشأ نامشهود آن‏ میسر است.قضاوت خداوند پایان تاریخ است و نه آغاز یک تاریخ جدید.خداست که تاریخ انسان را به پایان‏ می‏رساند؛خدایی که معنای دقیقی برای انسان دارد و نفی انسان به شک و تردید در این پرسش می‏انجامد که معنای خدا برای انسان چیست؟این پاسخ از آن‏ دیالکتیسین‏ها است؛«گناه اساسی انسان این است که‏ می‏خواهد اراده خود را اثبات کند و اینکه آمده است» تا مرگ خود را مورد انکار قرار دهد؛این همان بحث‏ مدرسی است؛تاکید بر اینکه من خالق انسان هستم؛ عقل حکم‏کننده‏ای که در صدد تحکیم خود است وبر اساس مبانی و معیارهای خود استواراست و ذات خالق‏

الهیات دیالکتیک و تاریخ‏ بیرون از تاریخ

نیز باید حرف‏های این عقل را بپذیرد.

اعتماد فراگیر و کامل به خداوند:این پاسخ‏ دیالکتیسین‏ها کاملا به خداوند ارتباط دارد و با عبارت: «بگذار تا بگوید»-که عبارت است از ایمان-بیان‏ می‏شود.تنها جهت ارجاع به خداوند،ایمان است؛ ایمانی که دقیقا یک کنش و عمل از سوی خدا در انسان است و پاسخی انسان به سخن خدا محسوب‏ می‏شود؛پاسخی که فی نفسه از اصالت برخوردار است؛ زیرا پرسش نه از انسان است و نه از عالم.اما پاسخ‏ اصالت دارد چون مربوط به زمان مبدأ یعنی خداوند یا ابدیت است.نه پاسخ و نه پرسش از انسان نمی‏آید. زمان ازلی،زمان نجات است.تمام بشریت گرفتار یک‏ بحران هستند و تنها به این دلیل می‏توان راجع به‏ فرجام‏شناسی صحبت کرد.ایمان،پاسخی به سخن‏ خداست.ایمان،اقدامی مقدس و الوهی برای انسان و نشانه‏ای از مرگ مرگ است(برای اولین بار است که‏ کربن از این عبارت استفاده می‏کند).این ایمان در اختیار انسان نبوده و همواره نشانه‏ای از عدالت آسمان‏ است.

ایمان-مرگ مرگ-به مثابه مولفه‏ای غیر تاریخی- در معنای ماورای تاریخی-از وجود انسان است و در عین حال افق این ایمان،فرجام‏خواهانه است.این امر- اصل غیر تاریخی-تشکیل‏دهند تاریخمندی(اصالت‏ وجود انسان است.

در ادامه،کربن به پرسش آغازین بازمی‏گردد؛«من‏ به عنوان یک موجود تاریخمند چه معنایی دارد؟»آیا موقعیت«پدیدارهای تاریخی»برای این وجودی که‏ در تاریخ نیست-و در عین حال تاریخمند به شمار می‏رود-است؟همچنین برای درک نقادی الهیات‏ دیالکتیک در یک وحدت‏انگاری تاریخی-که تاریخ‏ سوژه مفرد و یگانه چکیده کاملی از ماجراهای انسان‏ واقعی است-گزارشی از پرسش(من-خدا)را مطرح‏ می‏کند که به نوعی مبنای تاریخمندی می‏شود زیرا تاریخ واقعی به جز جایی که دیگران در آن دخالت‏ کنند،وجود ندارد.تاریخ،همواره رابطه بین سوژه‏ها و مواجهه سوژه‏های منفصل از همدیگر است،درحالی‏که‏ ایدئالیسم-منظور دیگر کربن-فقط نسبت«سوژه- ابژه»را در نظر می‏گیرد.الهیات دیالکتیک،در بحث‏ تاریخمندی،معطوف است به رابطه«من-تو»که‏ عبارت از رابطه بین انسان و خدا-یا رابطه بین انسان و انسانی دیگر-است.نسبت«من-تو»چه ویژگی‏هایی‏ دارد،انتخاب یا پاسخگویی به ندای ایمان؟

در نتیجه،تاریخمندی وجود،نشانگر رابطه‏ای با زمان است؛زمانی که دارای ویژگی انتخاب حیات‏ است.در اینجا تاریخمندی،برای اولین بار«اصیل» نامیده می‏شود.وارد کردن این تاریخمندی در یک‏ زمان مشخص به مانند تحولی است که شامل این‏ مفهوم نیز می‏شود:«زمان حال براساس گذشته تفسیر می‏شود نه توسط آینده(آنچه برخلاف فرجام‏شناسی‏ مسیحیت است و براساس نفی ازلیت آینده مثبتی‏ است)».اگر درک تاریخ را به عنوان یک تحول-و نه‏ یک تصمیم-ادامه دهیم،به نوعی هستی‏شناسی‏ نامناسب از خود که بخشی از طبیعت بوده و در برابر قوانین(قوانینی که عقلانی هستند)خاضع است دست‏ پیدا می‏کنیم.این نوع هستی‏شناسی،مقوله آینده را از بین می‏برد و به عبارت دیگر فراموش می‏کند که‏ هستی حقیقی انسان-نه به‏طور اختیاری و تصادفی- یک هستی تاریخی با نیازهای تاریخی و انضمامی و به‏طور کلی یک هستی با دیگران است.

گذرگاه قطعی،اثبات تقدم من بر تقدم تو است؛ یعنی آنچه طبق نظر ماست و درباره فلاسفه پیشین‏ بوده امکان سخن گفتن از کربن را به عنوان متفکر جامعه فراهم می‏کند.این تقدم غیر ممکن است، به خاطر اینکه تنهایی من صرفا سخنی است که از ماورا به وجود آمده است و این انفراد،ذات را می‏شکافد.اگر این اتفاق روی دهد،مجبور می‏شویم تا حضور حقیقی‏ و تاریخ حقیقی را در چهارچوب الهیات در نظر بگیریم. سخن،وحی با رویداد تاریخی است اما تاریخی بودن آن برمبنای روش‏های انتقاد تاریخی‏ معنا نمی‏دهد.کربن در یک‏جا از تفاوت موجود در زبان تاریخی یاد می‏کند. (Historisch) زمانی و (Geschichtlich) آلمانی و نشان‏دهنده زمان‏ ویژه الهام است هرچند در اینجا نمی‏توان تفاوتی را که هایدگر در کتاب«وجود و زمان»و بارت در کتاب‏ «رومر بریف»در این باب قائل هستند ذکر کرد.وحی‏ یک رویداد تاریخی است زیرا یک رابطه ملموس و انضمامی با انسان‏های ملموس است.به عبارت دیگر رابطه‏ای بی‏واسطه بین انسان و خداوند است،همچنین‏ تاریخی است زیرا به تاریخمندی اصیلی ارجاع می‏شود که منشأ آن خداست.

وحی یک رابطه و حاوی مأموریتی است که علت‏ تبدیل هستی‏شناسی سنتی به ذات خود انسان‏ می‏شود.این وحی در انجیل،همواره رابطه این انسان‏ مشخص در حال حاضر و پیش‏بینی انسان معینی‏ در نهایت کار را تشکیل می‏دهد و به این نص انجیل‏ استناد دارد که:«انسان در مواجهه با این وحی باید انتخاب کند که وجودش براساس گذشته معین شود یا براساس آینده».

کربن ادامه می‏دهد که در نتیجه،سخن از زمان‏ خاص و مناسب وجود،ما را ناگزیر می‏کند که الهیات‏ دیالکتیک را ترک کرده و به فلسفه روی آوریم. کربن سپس بین پدیدارشناسی هستی‏شناسی-یا دقیقا تحلیل وجودی هایدگر-و فهم الهیاتی‏ انسان،مقایسه‏ای انجام می‏دهد.اینجاست که‏ هایدگر و کی‏یرکگارد وارد می‏شوند و هایدگر برای‏ هستی‏شناسی و کی‏یرکگارد برای انتقاد از فلسفه‏ هگلی و یونانی او بسیار حائز اهمیت هستند.

\*ترجمه:پریش کوششی

\*این مقاله ترجمه بخشی از رساله دکتری‏ نویسنده است با عنوان«رشد و تکامل اندیشه‏ هانری کربن«که در دانشگاه سورین،پاریس‏ از آن دفاع شده است.